

دو نمايشنامه‌ی ديگر



کتابهای
هزارتو
نمایشنامه

لارش نورن

دو نمایشنامه‌ی دیگر
۶

محمد حامد



انتشارات روزنه

| | |
|---------------------|--|
| سرشناسه | : نورن، لارش، ۱۹۴۳-م. |
| عنوان پدیدآورنده | Noren, Lars |
| مشخصات نشر | : دو نمایشنامه‌ی دیگر / لارش نورن؛ محمد حامد. |
| مشخصات ظاهری | : تهران روزنه، ۱۳۹۷- |
| شابک | : ۱۶۶ ص. |
| وضعیت فهرست | : ۹۷۸-۹۶۴-۳۳۴-۸۳۰-۴-۴ |
| یادداشت | : فیبا |
| موضوع | : کتاب حاضر شامل دو نمایشنامه به نام‌های آهنگ زمستان و آهنگ مرگ می‌باشد. |
| موضوع | : نمایشنامه سوئدی -- قرن ۱۹ م. |
| شناسه افزوده | : Swedish drama-- 19th century |
| رده‌بندی کنگره | : حامد، محمد، ۱۳۳۴-، گردآورنده، مترجم |
| رده‌بندی دیویی | : ۱۳۹۷ / ۴ / و / ۳۳ / ۹۸۷۶ PT |
| شماره کتابشناسی ملی | : ۸۳۹/۷۲۷۴ |
| | : ۵۲۶۹۵۶۹ |



دو نمایشنامه‌ی دیگر

لارش نورن

مترجم: محمد حامد

دبیر مجموعه کتاب‌های هزارتو: مجید لشکری

طراح نشان هزارتو: فؤاد آرام

عکس روی جلد: ف. حامد طرح جلد: هادی عادل‌خانی

چاپ اول: ۱۴۰۰

قیمت: ۴۷۵۰۰ تومان

چاپ و صحافی: سیمرغ

آدرس: خیابان مطهری، خیابان میرزای شیرازی جنوبی، پلاک ۲۰۲، طبقه ۳، انتشارات روزنه

☎ تلفن: ۸۸۵۳۷۳۰ - ۸۸۵۳۶۳۱ 📠 نمایر: ۸۶۰۳۴۳۵۹

🌐 سایت: www.rowzanehnashr.com

ISBN: 978-964-334-830-4

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۳۴-۸۳۰-۴-۴

🌀 هرگونه نقل و استفاده برای اجرا از این نمایشنامه‌ها بسته به اجازه‌ی کتبی ناشر و مترجم است. 🌀

ترجمه‌ی این آثار با حمایت بنیاد فرهنگی سوئد Kulturrådet انجام شده است.

فہرست

۷

آہنگِ زمستان

۱۱۱

آہنگِ مرگ

ترجمه‌ی این اثر، اهدا به جعفر مدرس صادقی

آهنگِ زمستان

Vintermusik

نقش‌ها:

| | |
|---------|---------|
| Anders | اندرش |
| Berit | بریت |
| Carin | کارین |
| David | داوید |
| Eva | اوا |
| Fredrik | فردریک |
| Gustav | گوستاو |
| Hanna | هانا |
| Ingemar | اینگمار |
| Jon | یون |

[همه همچون تندیس‌های زنده‌ای که به سختی می‌توان تشخیص داد زن هستند یا مرد، پشت به ما ایستاده‌اند. لحظاتی بعد همچنان که گفت و گوها آغاز می‌شود هر کدام آهسته

رو به ما می‌چرخند.]

اندرش بازم اینجا ایستادیم!

بریت هوم...

[مکث]

اندرش مگه نه؟

[مکث]

بریت مثل همیشه دیگه.

اندرش آره دیگه، خب دارم همینو می‌گم.

[مکث]

چند وقته اینجا بایم؟

بریت چند وقته؟

اندرش مثل این دیوونه‌ها!

بریت بیست دقیقه گمونم بشه دیگه.

اندرش نخیر، من که اینو نمی‌گم.

[مکث]

چند ساله، منظورمه؟...

بریت ها... سال؟

اندرش که ما اینجا میایم؟

بریت ها... عجب!

اندرش که همه‌ش اینجا میایم. به همین طویله‌ی همیشگی.

[مکث]

چند سال هستش که داریم یه بند میایم؟

بریت چه می‌دونم، از کجا بدونه آدم.

اندرش تو که انگار همه چیزو می‌دونی!

[مکث]

بریت شاید این دفعه، دفعه‌ی سی‌ام باشه.

اندرش من که هر چی بگم، راست هم حتا بگم، تو به هر حال ازش یه اشتباهی

می‌گیری...

[مکث]

بریت من که چیزی نمی‌گم.

اندرش حالا هر حرفی بگم.

بریت عجب!

اندرش خلاصه‌ش، تو از این جور آدمایی.

کارین همچی یواش یواش، داره کم کمک دیر می‌شه.

داوید دیر!... آره خب، یواش یواش می‌شه دیگه.

کارین یه جورایی آدم احساس می‌کنه داره تاریک می‌شه.
داوید خب داره می‌شه دیگه.
کارین گویا.
اندرش این همه سال شده؟
کارین خوب شد ژاکتم رو با خودم برداشتم.
اندرش من که نشمردمشون.
داوید یه کمی بگی نگی خنک شده.
کارین آره دیگه. خنکه بگی نگی. دیدمش رو صندلی افتاده بود. با خودم گفتم خوبه
برش دارم، داشته باشم با خودم. خوبه خب حالا دیگه.
[مکث]
داوید به زودی شام می‌خوریم.
کارین به این زودی؟ از حالا شام؟
داوید این جوری حس می‌شه.
کارین من گرسنه نیستم.
داوید نه بابا گرسنه‌ته.
کارین نه بابا، ما که با هم سر یک میز می‌شینیم.
بریت نه، سی و سه ساله با این.
اندرش سی و سه؟
بریت سال، بله.
اندرش مطمئنی تو به این؟
بریت همین قدر می‌شه دیگه.
اوا نگی یک وقت آخرین دفعه‌ست دیگه.
بریت همچی زود آخرین دفعه می‌شه!

اوا نشده هنوز دیگه.

[مکث]

کارین دلَم امروز هیچچی ور نمی‌داره.

داوید چیزایی یافت می‌شه که ور داره.

کارین آره خب. اگر باشه یک کم. اگه تازه چیزی خواستم بخورم.

داوید اولین دفعه که اینجا اومدم، سی سالم بود فقط. تازه بود که رفته بودم سر کار. رفته

بودم از خونه. شعل تازه، خونه‌ی تازه، خونه‌هه اون قدرها که بگی نو نبود. خونه‌ی

قدیمی و کهنه‌ای بود. خونه‌ی خوبی نبود. ولی اولین تعطیلاتو، فکر کردم به جای

دیگه‌ای سفر برم... نه همون جاها که تو جوونی، می‌رفتم. هم به محض این که

پامو توی اون آژانس گذاشتم، اولین اسمی که به گوشم خورد، اسم این شهر بود.

گویا دفعه‌ی اول دلمو هیچ نزد. چون که باز هم دوباره برگشتم. همین طور سال از

پی سال. کم و بیش همیشه مثل شما. به همین اندازه. خب دیگه، صفا هم داره

دیگه... که دوباره بیینی آشناهای قدیمی تو.

کارین اون چی گفت؟

اوا راستی راستی که داره تاریک می‌شه.

داوید گفت داره تاریک می‌شه.

کارین آره خب، می‌بینم تاریک می‌شه.

داوید اما هرگز نمی‌دونی که...

[مکث]

اندرش من غذا خوردم مگه؟

بریت آره، تو سر میز غذا بودی دیگه. طبق معمول به غذات نک می‌زدی.

اندرش من سر کدوم غذا؟

بریت خب سر نهار دیگه.

اندرش خيله خب، پس غذا مو خوردم!

[مکث]

يعنى من وعده‌ى نهار مو خوردم ديگه؟

[مکث]

فردريك اين دفعه چه مدتى مى‌مونين؟

اندرش روزا رو ما ديگه نمى‌شمريم.

فردريك نه، نبايد شمردشون.

اندرش بشمري شون خيلى زود تموم مى‌شن.

اوا كاش آدم يه چيزى داشته باشه، كه به اميدش، برگرده خونه.

فردريك هوم... با همين امروز، من يه هفته‌ست اينجام.

بريت مال ما هم داره يك هفته مى‌شه.

فردريك من صبح يك‌شنبه رسيدم.

اندرش به همين زودى يك هفته گذشت؟

[مکث]

يك هفته گذشت؟

بريت ما يه‌شنبه اومديم. صبح.

اوا هميشه مردم همين موقع ميان. صبح خيلى زود بايد بيدار شد.

بريت براى من هيچ فرقى نداره. من به هر حال خيلى ناچور مى‌خوابم.

اندرش من كه چشم‌بند مى‌ذارم.

بريت خيلى وقته كه شبا خواب كامل ندارم.

اندرش نپرس از من كه شبام چه‌طورى يه...

بريت يه شبِ درست و كامل ندارم.

اندرش بله، اينو كه من خوب مى‌دونم.

بریت همینو دارم می‌گم.

اندرش خب منم دارم می‌گم.

[مکث]

بریت رنجشو من می‌کشم.

[مکث]

کارین ما که دیگه روزا رو نمی‌شمریم.

بریت من که هر روز می‌شمرم.

[مکث کوتاه]

می‌شمرم تک تکشو.

اوا شما امسال نوه‌هاتونو آوردین اینجا!

اینگمار درسته همه‌شونو کمپلت آوردیم. همه‌شونو.

اوا این که خیلی جالبه.

اینگمار اونا هم همینو می‌گن. اگه راستشو بگن.

فردریک خب دیگه، گرون می‌شه.

اینگمار واسه چی گرون بشه؟

فردریک این همه آدم یه‌هو!

[مکث]

اوا روز دلپذیری بود!

اندرش آره، دلپذیر آره، اما به شرطی که کمر بی‌مشکلی داشته باشی.

[مکث]

اوا به زودی می‌رم خونه. خونه‌ام باز دوباره.

فردریک به این زودی خونه؟

اوا آره دیگه. انگار احساس می‌کنی همین دیروز اومدی.

[مکث]

اندرش من که می‌خوام سفت بچسیم بمونم.

فردریک عجب!

اندرش دوست ندارم من همه‌ش توی ختم این و اون شرکت کنم.

کارین آره دیگه... یه کمی زیاد شده.

اندرش عنقریبه که دیگه هیچ کی باقی نمونه. خود آدمه فقط.

بریت ختم کی تو رفته بودی تازگی؟

هاناً توی سنّ ما دیگه دفن و کفن زیاد می‌شه.

اندرش دیگه یادم نمیداد کیا بودن. فکر کنم همه‌شونو قاتی می‌کنم با هم. یکی رو که

فکر می‌کردم مرده، ناگهان مقابلم سبز می‌شه!

فردریک داری از کی حرف می‌زنی؟

اندرش از کسی که دیگه نیست.

فردریک تا کی می‌خوای فقط به این گاز بزنی؟

اندرش چی می‌گی؟

فردریک نگاش کن تورو خدا...

[هاناً سرگرم گاز زدن به یک استخوان مرغ است.]

فردریک مگه تو سیر نشدی؟

[مکث]

اندرش نه دیگه... دلم می‌خواد بمیرم!

بریت نه. دلت اینو نمی‌خواد.

اندرش نه. دلم اینو نمی‌خواد.

بریت نمی‌خواد.

اندرش چرا باید دلم بخواد؟

[مکث]

بریت [لبخند می‌زند. دست اندرش را می‌گیرد.] حالا بهتری یه کم؟
اندرش آره بهترم یه کم.

[مکث]

بریت روی پاهام نمی‌تونم وایستم.
اندرش خب بگیر بشین.

بریت هی می‌گه بشین، بشین، خب کجا بشینیم؟
اندرش کجا؟

بریت صندلی نیست دیگه.

گوستاو صندلی‌هارو دیروز برداشتن. ناگهان دیدیم ناپدید شدن!
اندرش چرا برداشتن شون؟

کارین همینو بگو دیگه، از کجا بدونه آدم.

اندرش چرا برداشتن شون؟ ما کجا بشینیم؟

کارین آره... راست می‌گه دیگه...

گوستاو هیچچی، همین طوری سیخ می‌مونیم تا بپوسیم اینجا.

کارین استخونه که هنوز تو دستته؟

اندرش چرا برداشتن شون؟

کارین هیچ کس نمی‌دونه.

اندرش آدمم دوست نداره، پاشه تا اینجا بیاد مسافرت، جایی که چیزی نباشه آدم
 روش بشینه.

کارین راست می‌گی... صندلی مال استراحتته. که بتونی خاطر آسوده بشینی و یله
 بدی.

بریت حالا دیگه وقتشه یواش یواش...

داوید آب استخر به نظر تمیز تره. آبتنی رو من مرتب می‌کنم.

کارین همینو شاید می‌خوان.

داوید صبح زود، قبل از صبحانه، قبل از این که کسی پاشو توی آب بذاره، همچی

نرم، یه شنایی می‌کنم.

[مکث]

به آدم نیروی تازه می‌ده، تر و تازه‌ش می‌کنه.

[مکث]

[هانا به جلو خم شده و سمت چپش را نگاهی می‌کند. انگار ناخودآگاه خطر قریب‌الوقوعی

را حس می‌کند.]

اندرش بوی یک چیز چروکیده میاد. کثیف و چروکیده!

بریت معلومه چی داری می‌گی؟

اندرش کثیف و پیر و چروکیده!

بریت اووی... خفه شو! دست وردار دارم بهت می‌گم.

اندرش بو از این سمت میاد.

بریت والای... معلومه تو چت شده؟

کارین بو مال این جلبکاست... بوش همین جوهره دیگه. با این حال، باز می‌گن واسه‌ی

سلامتی خوبه دیگه.

اندرش تو دیگه چه مرگته؟ چی می‌گم من؟ از چیزی حرف می‌زنم که وجود داره

دیگه.

بریت نه دیگه، من پاشم برم دیگه.

اندرش خب برو! خيله خب برو دیگه!

بریت نمی‌رم.

[مکث]

اندرش می‌ری یا نمی‌خوای بری؟

[مکث]

اندرش حالا کجا می‌خوای بری؟

بریت هر جا شد... برگردم برم دیگه.

اندرش خيله خب... بزن به چاک!

[مکث]

بریت بهم اینجا داره فشار میاد. بس که سعی می‌کنم...

اندرش باز شروع شد دوباره.

بریت همه‌ی زندگی‌مو سعی کردم.

فردریک هوا که سرد نیست هنوز.

داوید ولی انگار یه ذره خنک شده.

فردریک حالا هر چی، قشنگ که هست!

گوستاو آره خب، قشنگ هم می‌شه گفت.

فردریک وگرنه آدم از چیش راضی باشه.

کارین وگرنه دیگه به اینجا بر نمی‌گشت. کاری که هر سال داره می‌کنه. هر سال

اینجا میاد.

اوا من به اینجا بر می‌گردم چون که... فرقی نداره...

کارین مثل این می‌مونه خونه‌تی دیگه.

داوید چی؟

اوا جایی که هستی دیگه.

داوید ها... عجب!

اوا این که بگذره زمان... که می‌گذره. منتها یک کاری باید کرد. وگرنه می‌گذره

زمان فقط.

داوید راه رفتن، خوندن و مطالعه، دیدن اماکن و محله‌های دیدنی. اینا اون کاری‌یه که منو سر حال میاره. صبح به صبح، پیش از ظهر، بعد صبحانه می‌رم قدم زدن. همچی طولانی! هم من اینجا راه می‌رم، هم در اونجا، موقعی که خونه هستم. به هوا هم اعتنایی ندارم. هر جور می‌خواد باشه. ولی خب، خونه که استخر مستخر ندارم. خونه که هستم کارای همیشگی خودمو دارم که به هر حال باید انجام بدم. و تازه یه زمانی برای فکر کردن و از این حرفا دیگه.

اندرش اینم از مزیت و خاصیت پیر شدنه.

داوید آره، آدم...

بریت به زودی شام می‌خوریم... ساعت چند الان؟

اوا ساعت همرام ندارم.

بریت می‌تونه چند باشه؟

اوا اینجا که وقت و ساعت معنی نمی‌ده... همینه که هست دیکه...

[مکث]

داوید با نشاط و جوونین هنوز شما.

بریت من که توی زندگیم جوون نبودم هرگز!

اندرش نه، تو که هرگز نبودی.

بریت نخیر هرگز نبودم...

[مکث]

بریت خیلی زود شکمم اومد بالا، موقعی که خودم هنوز جوون بودم. من خودم بچه بودم که بچه‌دار شده بودم. راستشو آگه بخوای، آماده‌ی بچه نبودم و نمی‌دونستم بچه‌داری یعنی چه. و زمانی که میای درک کنی یعنی چی، می‌بینی خیلی دیره! دیر فهمیدی دیگه، خیلی دیر!

اندرش تقصیر بنده نبود...